

## درآمدی بر ادبیات عرب

□ عبدالله امیری \*

### چکیده

آنچه در این مقاله (درآمدی بر ادبیات عرب) تحریر گردیده است. کلیاتی پیرامون ادبیات عرب است. امیدوارم این اثر برای خوانندگان محترم مفید واقع شود. در این مقاله، مهم ترین علوم ادبی، مورد بررسی قرار گرفته است. به بیان دیگر، در این مقاله هفت علم کاربردی، بررسی می گردد:

ریشه یابی کلمه ها از لحاظ (ماده)، علم اشتقاق نامیده می شود. شناسایی معنی و تفسیر مفردات کلمه ها را علم لغت به عهده دارد. همین طور بناء و ساختمان هر کلمه ای به وسیله ی علم صرف شناخته می شود. وضعیّت ترکیب کلمه ها را علم نحو، به عهده دارد. جنبه ی بلاغت و فصاحت، کلام عربی را علم معانی، تبیین می کند.

علم بیان: تبیین کننده ی اصول و قواعدی که گوینده و یا نویسنده با شناختن آن می تواند معنای واحدی را به صور گوناگون بیان کند و این علم، داری چهار فن: تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است.

علم بدیع متکفل آرایش و تزئین ساختمان کلمه ها است.

این علوم ادبی کاربردی، دو خصوصیت مهم دارد:

اول استقلال: یعنی هر علمی دارای استقلال و برای خودش حد و مرزی مشخصی دارد.

دوم ارتباط به هم دیگر: در عین استقلال، مثل دانه تسبیح و حلقه زنجیر، باهم در ارتباط و مکمل هم هستند. (حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۶؛ حائری، ۱۳۸۱، ۳۶)

واژگان کلیدی: اسم، جمله، فعل، کلمه، لفظ، مصدر.

## مقدمه

زبان عربی، زبان دین و زبان قرآن است. از این رو، تسلط دانش پژوهان علوم دینی به آن برای فهم دقیق تر معارف دین ضروری است. یکی از اقدام های ضروری و اولیه برای یاد گیری این زبان، آگاهی بر ادبیات عرب است. و برخی از آن ها عبارتند از: علم اشتقاق، صرف، نحو، لغت، کتابت، قرائت، تجوید، معانی، بیان، بدیع، شعر، انشاء، امثال، تاریخ ادب. در میان علما و دانشمندان، مرسوم و متداول است که در آغاز هر علمی، اموری را تحت عنوان «مبادی و مقدمات» طرح می کنند. پیشینان، هشت امر را ذکر می کردند و از آن ها به «رئوس ثمانیه» یاد می کردند، ولی متأخرین و دانشمندان جدید، معمولاً سه امر از آن امور هشتگانه را (که از اهمیت بسزایی برخوردار هستند) ذکر می نمایند: الف) تعریف ب) فایده ج) موضوع علم.

توضیح: موضوع هر علمی عبارت از چیزی است که در آن علم از حالات آن چیز بحث می شود و محمولی را بر آن حمل می کند. مثلاً کلمه و کلام که موضوع علم نحو است و اعراب که محمول باشد بر آن حمل می شود. اگر چنانچه تعریف علم معلوم و دانسته نشود، در نتیجه کسی خواستار آن نخواهد بود؛ زیرا خواستن بدون شناختن محال است و بدیهی است که هر شیئی مطلوب باید تفصیلاً یا اجمالاً برای طالب علم، معلوم گردد وگرنه شیئی مطلوب، مجهول مطلق خواهد بود و طلب مجهول مطلق معقول نیست. بنابراین، در آغاز هر علمی تعریف آن لازم است و اگر موضوع علم معلوم نباشد، از دیگر علوم ممتاز نخواهد بود، و نیز فایده آن هم معلوم باشد؛ این علم به چه کار می آید و اساساً چه مشکلی از مشکلات بشر را جواب گو خواهد بود.

مقاله حاضر، هفت علم ادبی را بر اساس سه محور: تعریف، فایده و موضوع آن، بررسی می کند.

## ۱) مفاهیم و کلیات

کارآمدی هر پژوهشی مبتنی بر شناخت دقیق مفاهیم و واژگانی است که در تحقیق به کار رفته است. به بیان دیگر، هر دانشی برای خود اصطلاح ویژه ای دارد که خواننده از آن کمک می گیرند و هیچ دانشی خالی از اصطلاح نبوده و متخصصان همه ای دانش ها به منظور تشریح افکار و نظریات خود، اصطلاحاتی را وضع می کند، از این جهت لازم است که دانشجو (خواننده) قبل از ورود به علم، از اصطلاحات آن علم اجمالاً آگاه شود، تا در اثنا ی فراگیری (خواندن) دچار ابهام نشود. از این رو، در

مقاله‌ی حاضر، ابتدا به مفهوم شناسی واژه‌های مهمّ تحقیق می‌پردازد. مانند:  
اسم، اصل، جامد، جمله، حرف، صیغه، فعل، کلام، کلمه، لفظ، مشتق، مصدر.

## الف) مفاهیم

### ۱) مفهوم اسم

واژه اسم: در لغت، بمعنی علامت و نشانه است (یعنی چیزی که چیز دیگر را نشان بدهد، نشان دادن حسّی یا عقلی، چه لفظ باشد یا غیر لفظ، و اسم لفظی را هم که اسم می‌گویند چون از جهتی نشان‌دهنده مسّی است)؛ هرگاه از وسم مشتق شده باشد و به معنی بلندی است؛ هرگاه از سمو مشتق شده باشد. کلمه‌ای که برای نامیدن و شناسایی انسان، حیوان، شی، یا هر مفهومی، استفاده می‌شود. و در اصطلاح کلمه‌ایست که بشود به معنایش چیزی نسبت داد، مانند: انسان، علم، کاسب. در اصطلاح ادبی، کلمه‌ای که برای نامیدن کسی یا چیزی یا جایی به کار می‌رود و می‌تواند مستقیماً یا مستقیلاً نهاد (مسندالیه) جمله واقع شود. در علم صرف، کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی (مصادیق استقلال، چهار تاست؛ ۱) حَدَث: مثل مصادر؛ ضرب، اکل، و... ۲) حالت. ۳) ذات. ۳) زمان، جمعه، شنبه و... دلالت کند و آن معنا، بایکی از زمان‌های سه گانه (گذشته، حال، آینده) همراه نباشد؛ مانند: الله، بَیت، ضَرْب. (انوری، ۱۳۸۷، «واژه اسم»؛ حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۱۰)

### ۲) مفهوم اصل

اصل: در لغت، بمعنی اساس، بنیاد، پایه، تبار، نژاد، نسل، خاستگاه، منشأ، قاعده، قانون، بیخ و ریشه چیزی را گویند و در اصطلاح، چیزی است که بنا نهاده می‌شود براو چیزی غیر آن، چون ریشه درخت، پایه دیوار که بنا می‌شود براو دیوار. هر آن چه وجودش به خودش بسته و متکی باشد، در علم صرف، کلمه‌ای است که کلمه دیگری از او گرفته باشد و ممکن است خود، جامد یا مشتق باشد. کاربرد وسیعی دارد، از جمله در صرف و نحو. (انوری، ۱۳۸۷، اصل)

### ۳) واژه جامد

جامد: در لغت، بمعنی خشک، یخ بسته، افسرده، آن چه که نمو نکند و حیات نداشته باشد، کلمه‌ای که از آن کلمه دیگر مشتق نشود، کلمه‌ای است که از حروف الفبا (شمسی، قمری) گرفته شده است و ممکن است مشتقاتی داشته باشد یا نداشته باشد.

در اصطلاح ادبی؛ هر اسمی که در ساختمان آن، بُن فعل وجود نداشته باشد، مانند: پنبه، سال، دفتر. (انوری، ۱۳۸۷، «جامد»؛ حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۳۴۶).

#### ۴) واژه جمله

الف: تعریف جمله

جمله، در لغت: بمعنی همه، همگی، کلام و سخنی که مفید معنی باشد، کلامی که مرکب از مسند و مسندالیه باشد.

جمله نحوی: آن است که معنایی مانند اخبار از چیزی یا بیان احساس یا خواسته‌ای را می‌رساند، مانند: «ذهب زید» و «إضرِب.»

#### ب) اقسام جمله

جمله، بر دو قسم است: اسمیه و فعلیه. جمله اسمیه آن است که اولین رُکن آن اسم باشد و جمله فعلیه آن است که اولین رُکن آن فعل باشد، مانند: «ما زید قائماً»، «ایاک نعبدُ.»

#### ۵) واژه حرف

حرف: در لغت، بمعنی طرف، سخن، گفتار. و در اصطلاح کلمه‌ایست که دلالت می‌کند بر ارتباط میان دو معنی، و اقسام ارتباط بسیار است، و برای هر یک حرفی وضع شده که مجموع آن‌ها الفبا را تشکیل می‌دهد، مانند: (ا، ب، پ، و...)، در اصطلاح ادبی؛ کلمه‌ای که معنی مستقل ندارد و تنها برای پیوند دادن گروه‌ها، کلمه‌ها، یا جمله‌ها به یک دیگر، یا نسبت دادن کلمه‌ای به کلمه‌ای، کلمه‌ای به جمله‌ای، یا نشان دادن نقش کلمه در جمله به کار می‌رود، مانند: از، با، تا، که، را، و... (انوری، ۱۳۸۷، ۱، «حرف»؛ حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۱۱)

حروف لغت عربی همان حروف لغت فارسی است، به استثناء چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) پس حروف لغت عرب بیست و نه حرف است، و هر حرفی اسمی و رسمی دارد، اسم آن‌ها از این قرار است: (الف، باء، تاء، ثاء، جیم، حاء، خاء، دال، ذال، راء، زاء، سین، شین، صاد، ضاد، طاء، ظاء، عین، غین، فاء، قاف، کاف، لام، میم، نون، واء، هاء، یاء، همزه).

و رسم آن‌ها یا رسم افرادی است، یا رسم ترکیبی، و رسم افرادی آن‌ها این گونه است: (ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، ه، ی، ء).



و حروف را به این صورت مفردة «تنها تنها» و مقطعة «جدا جدا» گویند. حروف مقطعة معنی ندارد، یعنی در میان اهل لغت برای يك يك آن ها معنایی تعیین نشده که اگر کسی آن حرف را تنها تلفظ کند دیگران از آن معنایی بفهمند، ولی می شود افراد مخصوصی در میان خودشان آن ها را علامت چیزی قرار بدهند، چنانچه در نوشته های رمزی بکار می برند، (مانند: «ع» که مخفف؛ علیه السلام است) و حروف مقطعه که در اول بعضی از سوره های قرآن است از این قبیل می باشد.

و رسم ترکیبی آن ها، قواعدی مخصوصی دارد که در مدارس آموزش داده می شود و آن قواعد را رسم الخط و علم کتابت گویند. و از رسم ترکیبی حروف، کلمه پدید آید، و کلمه چند حرفی است که با هم ترکیب شده و دارای معنی می باشد. و به صورت کلی حروف بر دو قسم است:

الف) حروف مبانی، یعنی حروفی که مبنی و ساختمان کلمه و کلام از آن ها تشکیل می شود.

ب) حروف معانی، حروفی که با فعل و اسم ترکیب می شود معنایی را می فهماند. (حسینی، ۱۳۶۴، ۸، ۱)

## ۶) واژه صیغه

صیغه، یکی از اصطلاح پر کاربرد در علم صرف و نحو است، به ویژه در بحث فعل که در باب های مختلف از آن بحث می شود و هر موردی قالب و معنای خاص خودش را دارد.

صیغه، در لغت: بمعنی ریختن، قالب، شکل، هیئت، نوع، در قالب ریخته شده. (مثلاً صیغه های ماضی، مضارع، و...)...

نکته: امثله، بمعنی نمونه ها، مثال ها، مانند ها، نظایر، نمونه هایی از ماضی و مضارع، صیغه، باب ها و وزن ها.

## ۷) واژه فعل

فعل، در لغت، بمعنی کار، آنچه شخص انجام می دهد، عمل، کردار، انجام دادن کاری، در اصطلاح ادبی، کلمه ای که برانجام گرفتن کاری، پذیرفتن حالتی، نسبت دادن صفتی به کسی یا چیزی، یا بیان مالکیت و جزآن ها در زمان معینی دلالت می کند. در علم صرف، کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، بایکی از زمان های سه گانه (گذشته، حال، آینده) همراه باشد؛ مانند: ضَرَبَ، یَضْرِبُ، اِضْرِبْ. (انوری، ۱۳۸۷، ۲، ۱۶۶۲)

## ۸) مفهوم کلام

### الف: تعریف کلام

کلام، لفظی است که از ترکیب کلمات بایکدیگر بوجود آید، و معنای آن نزد علوم ادبی، متفاوت است:

۱ (کلام صرفی: چیزی است که فایده بدهد شنونده را فایده تامی که صحیح باشد سکوت براو، چون زید قائم؛ یعنی زید ایستاده است.

۲ (کلام نحوی: چیزی است که ازدو کلمه یا بیشتر ترکیب شده باشد، و دارای معنی مفید و مستقلاً باشد، مانند: مؤمن زیرک است، نمازستون دین است.

۳ (کلام بلیغ: سخنی است که متکلم آن را متناسب با حال مخاطبان شکل داده و ارائه می دهد.

۴ (کلام فصیح: چیزی است که؛

الف) تنافر کلمات نداشته باشد.

ب) ضعف ترکیب و پیوند نداشته باشد.

ج) پیچیدگی لفظی نداشته باشد.

د) کثرت تکرار نداشته باشد.

ه) تنابع اضافات نداشته باشد.

۵ (کلام: در لغت، عبارت است از آن چه که شامل یکی یا بیشتر از حروف مبانی و معانی باشد.

در اصطلاح اهل لغت، عبارت است از آن چه که از دو حرف یا بیشتر ترکیب شده باشد، گفته ای که به صورت قصیده، مقاله، و مانند آن می باشد. (بدیع یعقوب، ۱۴۲۸ق، ۴۹۱)

ب) اقسام کلام

کلام که گاهی از آن به جمله نیز تعبیر می کند بر دو قسم است: جمله اسمیه و جمله فعلیه.

۱) جمله اسمیه: جمله ای است که با اسم شروع می شود، مانند: (الْعِلْمُ حَيَاةٌ)؛ علم و دانش زندگی است.

۲) جمله فعلیه: جمله ای است که با فعل شروع می شود، مانند: (صَدَقَ اللَّهُ)؛ خداوند راست

گفت. (آل عمران/ ۹۵)

## ۹) مفهوم کلمه

الف: تعریف کلمه :

نزد علوم ادبی مختلف است:

- ۱) کلمه صرفی: لفظ مفردی است که دارای معنی می باشد.
  - ۲) کلمه نحوی: لفظی است که بر معنایی مفردی دلالت می کند، که برای آن وضع شده است، جدای از این که یک حرف باشد، مانند: (لام جرّ) یا بیشتر.
  - ۳) کلمه فصیح: چیزی است که؛
    - ۱) تنافر و ناهماهنگی حروف، نداشته باشد.
    - ۲) کاربرد آن در پیش سخنوران غرابت استعمال نداشته باشد.
    - ۳) مخالف قواعد صرفی نباشد.
  - ۴) کلمه لغوی: عبارت است از سخن، لفظی که معنی داشته باشد، آن چه که انسان بر زبان می راند و مطلب خود را به آن وسیله بیان می کند، جمله یا عبارتی که معنی کامل و تام داشته باشد. همان طور که در این عبارت: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، کلمة توحید) است.
  - ۵) کلمه صحیح
    - الف) صحیح صرفی: کلمه ای است که هیچ کدام از حروف اصلیش (ف، ع، ل) حرف علّه «و، ا، ی» نباشد.
    - ب) صحیح نحوی: کلمه ای است که آخرش حرف علّه نباشد، خواه در فاء و عین باشد یا نباشد.
    - ب) اقسام کلمه
- اقسام کلمه: به عقیده ای نحویون، سه قسم است: اسم، فعل و حرف، و به عقیده صرفیون، دو قسم است: اسم و فعل؛ علمای صرفی به حرف کاری ندارد؛ به خاطری که در حرف تغییر و دگرگونی نیست و در نتیجه اقسام کلمه می شود، دو قسم: اسم و فعل.

## ۱۰) مفهوم لفظ

الف) تعریف لفظ

لفظ: در لغت، بمعنی سخن، کلمه، حرفی که از دهان بیرون آید، الفاظ جمع. در نحو، صوتی را گویند که مشتمل بر بعضی از حروف به صورت محقق باشد، مانند: (عَلِمَ، کتاب، شمس)، یا به صورت تقدیری، مانند: ضمیر مستتر در عبارت: (اجتهد) که (هُوَ) فاعل آن، است. (بدیل یعقوب، ۱۴۲۸ق، ۵۱۶)

لفظ «وکلمه»، ریشه و خمیرمایه‌ای بحث‌های علم صرف و اشتقاق است. لفظ از صوت بوجود می‌آید.

صوت: هر آوازی که انسان آن را می‌شنود، عرب صوت خوانند؛ و هرچه از دهن بیرون آید و معتمد بر مخرج فم بوده باشد آن را لفظ خوانند. پس لفظ، صدائی است که از حروف ساخته شده و متکی بر مخرج حروف می‌باشد.

#### ب) اقسام لفظ

لفظ را به دو قسمت تقسیم نموده‌اند: «مهمل» و «مستعمل».

۱) (مهمل: لفظی است که معنی نداشته باشد، مانند: (دیز، مقلوب زید)

۲) (مستعمل: لفظی است که دارای معنی باشد، مانند: درخت، حیوان، و بر دو قسم است: مفرد و مرکب.

الف) مفرد: لفظی است که جزء آن بر جزء معنای آن دلالت نکند، مانند: کتاب وزید.

ب) مرکب: آن لفظی است که جزء آن بر جزء معنای آن دلالت کند، مانند: کتاب زید و عبدالله (بنده خدا) لفظی را که دارای معنی و مفرد باشد «کلمه» می‌نامند. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ۱۸)

### ۱۱) واژه مشتق

مشتق، در لغت، بمعنی گرفته شده، جدا شده، چیزی که از چیز دیگر جدا شده باشد، کلمه‌ای که از کلمه دیگر گرفته و ساخته باشد. در اصطلاح ادبی، کلمه‌ای که از فعل گرفته شده باشد، یا کلمه‌ای که با افزودن پسوند یا پیشوند به کلمه‌ای دیگر ساخته می‌شود؛ مانند: آبرومند، گلاب‌دان. مشتق شدن؛ ساخته شدن واژه‌ای، مانند: گفتار از گفت مشتق شده است. مشتق کردن؛ ساختن چیزی از چیز دیگری.

### ۱۲) واژه مصدر

مصدر: در لغت، بمعنی منشأ چیزی یا کاری. در علم صرف، اسمی است که بر انجام کار یا داشتن حالتی، بدون مفهوم زمان و شخص دلالت می‌کند. بهترین راه تشخیص مصدر، مراجعه به «کتاب لغت» است. البته از «ترجمه فارسی» کلمات نیز می‌توان برای تشخیص مصدر بهره جست؛ زیرا در انتهای معنای فارسی مصدر، «تَن» یا «دَن» وجود دارد؛ به شرط آن که با حذف «ن»، آن واژه به فعل ماضی تبدیل شود. مانند: (القتل)، کشتن و (الضرب) زدن. بر این اساس، کلماتی همچون: «عُنق»،

«گردن» و «خاضع»، «فروتن» مصدر نیستند. در جامع المقدمات آمده: (بدان که مصدر اصل کلام است و از وی نُه وجه بازمی‌گردد: ماضی، مستقبل، اسم فاعل، و... و مصدر در لغت «بازگشتگاه ابل و غنم» را گویند. و در اصطلاح «المصدر ما یصدر عنه الفعل أو شبهه»؛ یعنی، مصدر چیزی است که صادر گردیده شود از او فعل چون: ضرب و یضرب و نحوهما، یا شبه فعل چون: ضارب و مضروب و نحوهما. (محمدی قاینی، بی تا، ۴۶)

بحث در مورد مصدر دو جنبه دارد:

الف) جنبه صرفی: که در آن از اوزان و اشتقاق مربوط به مصدر بحث می‌شود؛ لذا مباحث اوزان مصدر را باید در علم صرف جُست و جو کرد و اگر در بعضی کتب نحوی بیان شده طرداً للباب بوده است.

ب) جنبه نحوی: مصدر در علم نحو از حیث عمل و شرایط آن (مصدر اگر مفعول مطلق باشد، عمل نمی‌کند؛ زیرا مفعول مطلق را نمی‌توان در تقدیر فعل و حرف مصدری قرارداد) و معمول، (معمول مصدر بر آن مقدم نمی‌شود؛ زیرا مصدر در تقدیر، مؤول به فعل و «آن» مصدری می‌باشد و «آن» مصدری ازادات صدارت طلب می‌باشد که معمول بر آن مقدم نمی‌شود.) و اعراب آن و این گونه مباحث مورد توجه قرار می‌گیرد. (حسین شیرافکن و حامد دلاوری، ۱۳۹۲، ۳۹۷)

## ب) کلیات

یکی از مهم ترین مباحث ادبی، به ویژه صرف و نحو؛ بحث جامد و مشتق است که توضیح آن بدین گونه است:

۱) مشتق: در لغت، بمعنی گرفته شده، جدا شده از چیز دیگری، در اصطلاح ادبی، کلمه‌ای که از فعل گرفته شده باشد، یا کلمه‌ای که با افزودن پسوند یا پیشوند به کلمه‌ای دیگر ساخته می‌شود؛ مانند: آبرومند، گلاب دان.

۲) مشتق در علم صرف، مقابل جامد است و آن لفظی است که از لفظ دیگر گرفته می‌شود به نحوی که حروف اصلی آن حفظ شده باشد؛ و انواعش مشخص می‌باشد و شامل: (ماضی، مضارع، اسم فاعل، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، و...) می‌شود و غیر این ها جامد است.

۳) جامد، کلمه‌ای است که بر ذات دلالت نماید، و ذات غیر صفت و فعل را گویند، مانند: (انسان، حیوان، ارض، سماء، ماء، تراب، شجر، حجر، خشب، کوکب، و...). مشتق کلمه‌ای است که

بر حَدَث دلالت کند، مانند: (علم، ارادة، بخل، ضرب، اکل)، یا چیزی که حَدَث به آن نسبت داده شود، مانند: (عالم، مضروب، صَبَّار، اجمل، حسن) که (علم و ضرب و صبر و جمال و حسن) به آن‌ها نسبت داده شده، و حَدَث هرصفت و فعلی را گویند، و در اصطلاح، اسم ذات را «اسم عین» و اسم حَدَث را «اسم معنی» نیز می‌گویند.

۴) جامد، کلمه‌ای است که هیئت و ماده‌اش با هم يك معنی داشته باشد، و «مشتق» کلمه‌ای است که ماده‌اش بر معنایی، و هیئتش بر معنایی دلالت کند، و مصدر نیز این‌گونه است، و مشهور آن است که مصدر ثلاثی مجرد اصل مشتقات است نه از مشتقات و نزد ما (بصريون) اصل مشتقات ماده مجرد از هیئت است (مثلاً ض، ر، ب)، و ماده با هر هیئتی باشد از مشتقات است، زیرا اصل آن است که در همه‌ی مشتقات موجود باشد، و ماده با هیئت ممکن نیست در هیئت دیگری واقع گردد، و مشتقات هشت قسم است: (مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفة مشبهة، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان و مکان، اسم آلت) و غیر این‌ها هر چه هست جامد است.

۵) جامد، کلمه‌ای است که از فعل گرفته نشده، و «مشتق» کلمه‌ای است که از فعل گرفته شده، و در مصدر ثلاثی مجرد اختلاف است، کوفیین گفته‌اند: مصدر از فعل گرفته شده، بصریین گفته‌اند: فعل از مصدر گرفته شده، ولی در مصدر غیر ثلاثی مجرد و مصدر میمی اختلافی نیست که از فعل گرفته شده.

۶) جامد، کلمه‌ای است که از حروف الفبا (شمسی، قمری) گرفته شده است و ممکن است مشتقاتی داشته باشد یا نداشته باشد. (حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۳۴۶)

۷) تفاوت اصل و جامد اصل: در لغت، بیخ و ریشه چیزی را گویند، و در علم صرف، کلمه‌ای است که کلمه دیگری از او گرفته شده باشد و ممکن است خود، جامد یا مشتق باشد. مبناء در اصل، مبدأ بودن او برای دیگر مشتقات است و ممکن است خود، جامد یا مشتق باشد و مبناء مشتق، گرفتن او از کلمه دیگری است و ممکن است اصل برای کلمه دیگر باشد یا نباشد.

۸) تفاوت مشتق صرفی و نحوی: در مفهوم مشتق، بین صرفیون و نحویون اختلاف است، صرفیون گفته‌اند: مشتقات هشت قسم است: (مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفة مشبهة، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان و مکان، اسم آلت)، و نحویون گفته‌اند: مشتقات پنج قسم است (مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفة مشبهة، صیغه مبالغه، اسم تفضیل). سرمنشأ اختلاف؛ نحویون علاوه بر اشتقاق کلمه، عمل کردن راه هم شرط می‌داند، لذا می‌گویند: مشتقات پنج قسم است. ولی صرفیون، عمل را شرط نمی‌داند و فقط اشتقاق مد نظرشان است؛ لذا مشتقات نزد آن‌ها، هشت قسم است.

## (۱) علم اشتقاق

آشنایی با ریشه‌ای کلمه‌ها از لحاظ (ماده)، یکی از مباحث مهم قواعد ادبی است. علم اشتقاق، دانشی است که در آن، دربارهٔ ارتباط ریشه‌ای باریشه دیگر و تعیین مفردات کلمه از لحاظ ماده، بحث می‌شود. در این قسمت با این علم ادبی، آشنا می‌شویم.

### الف) تعریف اشتقاق

واژه اشتقاق، در لغت: مصدر باب افتعال از ریشه «شَقَّ» به معنایی از هم گسستن، پاره کردن، جدا کردن چیزی است از چیزی، و در اصطلاح: ساختن اسمی یا فعلی است از اسم یا فعل دیگر، و آن ساخته شده که فرع است «مشتق» و آن که اصل است «مشتق منه» گویند، بیرون آوردن و گرفتن کلمه‌ای از کلمه دیگر، بشرط آن که در معنا و ترکیب با هم مناسب و در صیغه با هم مغایر باشند. چنان که گویند: (ضَرَبَ) از (ضَرْبُ) مشتق شده است.

در اصطلاح ادبی: دانشی است که در آن، دربارهٔ ارتباط ریشه‌ای باریشه دیگر و تعیین اصل و فرع آن‌ها، بحث می‌شود. در علم صرف، عبارت است از گرفته شدن کلمه‌ای از کلمه دیگر. کلمه‌ای را که از کلمه دیگر گرفته شده است «مشتق»، کلمه‌ای را که کلمه یا کلماتی از آن مشتق شده است «مشتق منه» و کلماتی را که با یک دیگر رابطه اشتقاق دارند «کلمات متجانس» یا «کلمات همجنس» می‌نامند. مثلاً کلمات عَلِمَ «دانست»، يَعْلَمُ «می‌داند» و إِعْلَمَ «بدان» از کلمه عَلِمَ «دانستن» گرفته شده اند، عَلِمَ را مشتق منه و سه کلمه دیگر را مشتقات آن و چهار کلمه مذکور را «کلمات متجانس» می‌نامند. باتوجه به معنی اشتقاق، روشن گردید که هر کدام علمی مستقلی هستند و تفاوت شان، به موضوع است؛ مثلاً در اشتقاق از مناسبت نهق و نعق بر حسب ماده آن‌ها بحث می‌شود و در علم صرف از مناسبت آن‌ها بر حسب هیئت هریک بحث می‌شود و به «ماده»‌ی آن کار ندارد.

بنابراین، دودانش از هم متمایز هستند و توهم این که اشتقاق و صرف یک دانش هستند، از میان رفت. موضوع دانش اشتقاق مفردات کلام از لحاظ ماده است. هدف علم اشتقاق، بدست آوردن ملکه‌ای است که بدان انتساب بوجه صواب را می‌شناسند. و غایت این علم، احتراز خلل در انتساب است.

این سه علم ارتباط نزدیکی با هم دارند. علم اشتقاق ریشه‌ای کلمات را نشان می‌دهد واصل و فروع آن‌ها را بیان می‌کند. از باب مثال می‌گوید: کلمات ناصِر، منصور، منصوره، نَصَرَ، يَنْصُرُ، ناصِرَه، أَنْصَرُ، و... از النَّصْر «مصدر» گرفته شده و علم صرف، چگونگی تغییر را در کلمات بیان می‌کند

ومی گوید: اگر فلان تغییر را در کلمه بدهیم چنین معنایی از آن فهمیده می‌شود، قواعد جمع، تشبیه، بحث باب‌های ثلاثی مزید و معانی آن‌ها همه از این قبیل است. مدلول جواهر «ماده» مخصوصاً از لغت شناخته می‌شود. به بیان دیگر، انتساب کلمات به یکدیگر بصورت کلی اگر در جواهر باشد، آن را اشتقاق گویند و اگر در هیئت باشد، آن را صرف خوانند، لغت هم موادّ الفاظ را تفسیر و معانی مفردات را تبیین می‌کند. و نیز معلوم گردید که اشتقاق واسطه‌ای میان دودانش دیگر است. (حسینی، ۱۳۶۴، ۱، ۷؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ۲، اشتقاق)

### (ب) ارکان اشتقاق :

در مشتق، خواه اسم باشد یا فعل، وجود سه رکن ضروری است:

#### (۱) اصل (مشتق منہ)

مشتق، باید دارای اصل «ریشه‌ای» باشد، چون هر مشتق، فرع «شاخه‌ای» است که از الفاظ دیگر گرفته می‌شود و اگر کلمه‌ای از لحاظ وضع اصل باشد ولی از لفظ دیگر گرفته نشده باشد، مشتق نخواهد بود.

#### (۲) فرع (مشتق)

مشتق، باید در حروف با اصل مناسب باشد، زیرا اصالت و فرعیت به اعتبار اخذ تحقق نمی‌یابند، مگر هنگامی که میان آن‌ها تناسبی وجود داشته باشد و آنچه معتبر است این که در تمام حروف اصلی مناسبت یافت شود، مثلاً استباق «از سبق» با استعجال «از عجل» در حروف زاید و معنی مناسبت دارد، ولی مشتق از استعجال نیست بلکه مشتق از سبق است.

#### (۳) مناسبت معنایی

مشتق، باید از لحاظ معنی با اصل مناسبت داشته باشد؛ خواه در آن با هم متفق باشند یا نه، و این چنان است که در مشتق، معنی اصل را بیابیم و آن یا باز یادت است، مانند: «ضرب» بمعنی حَدَث مخصوص «ضارب» بمعنی ذاتی که این حَدَث به وی تعلّق دارد. و یا بدون زیادت است، خواه در آن نقصان یافت شود، مانند: اشتقاق «ضرب» از «ضَرْب» بنابر مذهب کوفیان، و خواه نقصان یافت نشود بلکه در معنی متحد باشند، مانند: مقتل بمعنی مصدر و مشتق از «قتل». (دهخدا، ۱۳۷۷، ۲، ۲۶۱۴)



### ج) انواع اشتقاق

اشتقاق به سه گونه است:

- ۱) اشتقاق صغیر: چیزی است که بین دولفظ درحروف و ترتیب تناسب باشد، مانند: اشتقاق «ضَرَبَ» از «ضَرْب»؛
  - ۲) اشتقاق کبیر: آن درجایی است که بین دولفظ درحروف و معنا تناسب باشد، نه در ترتیب، مثل: اشتقاق «جَبَذَ» از «جَذَب!»
  - ۳) اشتقاق اکبر: آن درجایی است که بین دولفظ درمخارج حروف تناسب باشد، مثل: اشتقاق «نَعَقَ» از «نَهَق.»
- (دهخدا، ۱۳۷۷، ۲، ۲۶۱۵)

### د) مبدأ اشتقاق

- در مورد «اصل» یا «مبدأ اشتقاق»، بین متقدمین، به ویژه، بصریّون و کوفیّون (دو مکتب معروف در ادبیات عرب) و پژوهشگران معاصر، اختلاف اساسی وجود دارد:
- ۱) متقدمین خود به دو گروه تقسیم می‌شود: بصریّون اصل اشتقاق را «مصدر» می‌دانند. در مقابل کوفیّون مبدأ اشتقاق را «فعل» می‌دانند، هر کدام ادله‌ای اقامه کرده‌اند.
  - الف) ادله‌ای بصریّون: خلاصه دلایل آن‌ها چنین است:  
۱) مصدر، بر زمان مطلق دلالت می‌کند، اما فعل بر زمان معین (گذشته، حال، آینده)، همان طوری که مطلق اصل برای مقید است، مصدر نیز اصل برای فعل است.
  - ۲) مصدر اسم است و اسم قائم به نفس بوده، و از فعل بی نیاز می‌باشد ولی فعل قائم به نفس خود نبوده، بلکه به غیر خود احتیاج دارد و چیزی که قائم به نفس خود بوده و به غیر احتیاج نداشته باشد، در اصل بودن اولی از چیزی است که قائم به نفس خود نبوده و به غیر خود نیز احتیاج دارد.
  - ۳) مصدر، وجه تسمیه اش به دلیل صدور فعل از آن می‌باشد.
  - ۴) مصدر بربیک چیز (رویداد و حَدَث) دلالت می‌کند، اما فعل با صیغه‌اش بر دو چیز دلالت می‌کند: رویداد و زمان آن رویداد، و همان طوری که واحد (یک) اصل اثنین (دو) می‌باشد، مصدر نیز اصل فعل است.
  - ۵) (فعل با صیغه‌اش بر چیزی دلالت می‌کند که مصدر نیز بر آن دلالت می‌کند، پس فعل ضَرَبَ) به عنوان مثال بر چیزی دلالت می‌کند که مصدر آن (الضَرْب) نیز بر آن دلالت می‌کند، و عکس

این مسأله صحیح نیست. بنابراین، مصدر اصل و فعل، فرع می باشد، چون فرع ناگزیر بایستی اصلی داشته باشد.

۶) اگر مصدر مشتق از فعل باشد، بایستی بر یکی از شیوه‌های قیاس جاری می بود و مختلف نمی‌گشت، همچنان که اسامی فاعل و اسامی مفعول مختلف نیستند، و این که باید بر رویداد (حَدَث) و زمان که در فعل وجود دارد، و بر معنای سومی دلا لت می‌کند، همان گونه که اسامی فاعل و اسامی مفعول بر حَدَث و ذات فاعل و مفعول به دلا لت می‌کند، پس وقتی مصدر چنین است، نمی‌تواند مشتق از فعل باشد.

ب) کوفیون می‌گویند: اصل (اشتقاق) فعل است و مهم ترین دلایل آن‌ها بدین قرار است:

۱) مصدر به جهت صحیح بودن فعل، صحیح شده و به جهت معتل بودن آن نیز، معتل می‌شود، مانند: (قاوم قواماً و قام قیاماً).

۲) فعل در مصدر عمل می‌کند، مانند: (ضَرَبْتُ ضَرْباً)، و با توجه به این که مرتبه عامل پیش از مرتبه معمول است، واجب است مصدر فرع بر فعل باشد.

۳) مصدر برای تأکید فعل ذکر می‌شود، مانند: (ضَرَبْتُ ضَرْباً) و مرتبه مؤکد پیش از مرتبه مؤکد است.

۴) تعدادی از افعال مصدرند از آنکه عبارتند از: نِعِمَّ، بَنَسَ، عَيْسَى، لَيْسَ، فعل تَعَجَّبَ، وَجَدَا، پس اگر اصل بود، بایستی این افعال مصدر می‌داشتند، چون وجود فرع، بدون اصل محال است.

۵) (معنای مصدر بدون فعل فاعلی قابل تصویر نیست و برای فاعل، (فعل) و (یَفْعَلُ) وضع شده است. پس شایسته است فعلی که بدان مصدر شناخته می‌شود، اصل مصدر باشد.

۲) دانشمندان معاصر در مورد این اصل (مبدأ اشتقاق) نیز اختلاف دارند، مهم ترین نظرات آن‌ها عبارتند از:

الف) اصل اشتقاق در عربی یکی نیست، عرب گاهی؛

۱) (فعل) های را از فعل های دیگر مشتق کرده‌اند، مانند: (أَعْلَمَ، عَلِمَ، تَعَالَمَ، اسْتَعْلَمَ، و...) از (علم) گرفته‌اند.

۲) گاهی اسم های را از فعل های گرفته‌اند: مانند اشتقاق اسم های مشتق: (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّه، و...)؛ مانند: کاتب، مکتوب، و... از کتاب.

۳) گاهی فعل های را از اسم (چه جامد و چه مشتق) های مشتق

کرده‌اند. مانند: (برقت)، از (البرق)، و (تَوَجَّجَ) از (التاج)، و (استحجر) از (الحجر)، و...

۴) بعضی از اسم ها را از اسم های دیگر گرفته‌اند. مانند: (فارس) از (فرس) و (جمّال) از (جمل) و (عَسال) از (العسل).

۵) گاهی بعضی از فعل ها را از حروف گرفته‌اند، مانند: (لا لیتَ لی)؛ یعنی، قلتَ لی: لا، و مانند: (ساوَقَتَ)، یا (سَوَّقَتَ)، یعنی قلت: سوف، و...

۶) گاهی اسم های را از حروف گرفته‌اند، مانند: (الکَشکَشته)، و (الکَسکَسته)، (ابدال کاف مخاطب مؤنث به شین یا سین یا اضافه شین یا سین پس از کاف مخاطب مؤنث در برخی از لهجه های عربی). چیزی مشتق می‌سازد، که از جهت نسبت فراوانی به ترتیب ذیل می باشد: افعال، سپس اسماء و سپس حروف.

ب) آن چه ما مشتق می‌نامیم از جمله مصادر، به طور کلی از افعال اشتقاق یافته‌اند.

ج) این افعال، بنوبه خود، ممکن است اصیل مرتجل و یا مشتق از اسامی جامد یا شبیه با اسامی جامد از اصوات و حروف باشند. (بدیل یعقوب، ۱۴۲۸ق، ۷۷ و ۶۵)

نکته: در مورد این که «اصل» یا «مبدأ اشتقاق» حتماً معلوم باشد، بحثی نیست. یعنی، مشتق منه، لازم نیست که معین باشد، بلکه آن در بعض صور معین است، مانند: سلم، سالم، سلیم و سلمی که از سلامت مشتق شده‌اند و در بعضی موارد معین نمی‌باشد، مانند: «ضر» که آن ضد نفع است و «ضرر» که آن هزال و سوء الحال است و «ضرار» که ضیق است و «ضرار» که شدت است و «ضریر» که نابینای مادر زاد است و «ضراء» که آن زن و شوهر است، گرچه اشتقاق آن ها از ضاد و را، خارج نیستند، اما معلوم نیست که به صورت دقیق مبدأ این ها کدام است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۲، ۲۶۱۵)

ه) اموری که اشتقاق نمی‌پذیرند:

۱) اسم های عجمی

عجمیت، مانع از اشتقاق (صرف) است، اسماء تمامی انبیاء غیر منصرف است جز اسم: محمد «ص»، صالح، شعیب، هود (بواسطه عربی بودن آن)، نوح، لوط (بواسطه خفت و سبکی آن دو)

۲) اسم اصوات

اصوات، چیزی است که به وسیله‌ای آن حکایت آواز می‌شود، مانند: «غاق» در آواز کلاغ و «خاز باز» در حکایت آواز مگس و مانند اینها، و این دو قسم از اسماء اصوات مانند اسم فعل مبنی می باشند، چون دارای شباهت اهمالیند.

۳) حروف (این قسمت مختلف فیه است) و اسمای نادره (طوبی له)

۴) اسم های خماسی، مانند: سَفَرَجَلٌ، قَزَعَمَلٌ، جَحْمَرِشٌ، قِرَطِعُبٌ.

## نتیجه گیری

اثر حاضر، تحقیقی است درخصوص ادبیات عرب و دورنمای کلی از آن. دانستن آن برای فهم قرآن و احادیث ضروری است. زیرا مهم ترین منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنت، به زبان عربی است. پس دانش پژوهان علوم دینی باید با ادبیات عرب، آشنا و از آن آگاهی داشته باشند، تا بتواند مراد و مقصود متکلم را از عبارت کتاب و سنت بفهمند. ادبیات عرب، چهارده علم است: علم اشتقاق، صرف، نحو، لغت، کتابت، قرائت، تجوید، معانی، بیان، بدیع، شعر، انشاء، امثال، تاریخ ادب. کسی که دارای این علوم باشد بر کلام عرب مسلط، و کمال استفاده را از آیات و احادیث می تواند بنماید.

آنچه در این نوشتار آمده است، هفت علم ادبی «کاربردی»، مطابق سه موضوع: تعریف، فایده و موضوع علم، نگارش یافته است و علوم مذکور عبارتند از:

علم اشتقاق: دانشی است که در آن، درباره ارتباط ریشه ای باریشه دیگر و تعیین اصل و فرع آن ها، بحث می شود.

علم لغت: دانشی است که در آن، معنای هر کلمه شناسایی شده و ریشه ای آن ها به صورت دقیق تعیین می گردد.

علم صرف: دانشی است که به سبب آن بناء و ساختمان هر کلمه ای از کلمات لغت عرب شناخته می شود.

علم نحو: دانشی است که با تعیین اعراب یا بناء کلمه، نقش اعرابی آن را در جمله بررسی می کند. به بیان دیگر، ارزیابی (حالت های اعرابی) کلمه که در صورت چینش کلمات در کنار یکدیگر و ایجاد ارتباط بین آن ها ایجاد می شود.

علم معانی: علم به اصول و قواعدی است که با دانستن آن متکلم سخن خود را به مقتضای حال و مقام، بیان می کند و مباحث آن در هشت باب به ترتیب زیر می باشد: اسناد خبری، احوال مسند الیه، احوال مسند،

احوال متعلقات فعل، قصر و حصر، انشاء، وصل و فصل، ایجاز و اطناب و مساوات.

علم بیان: علم به اصول و قواعدی که گوینده و یا نویسنده با شناختن آن می تواند معنای واحدی را به صور گوناگون که از جهت درجه روشنی متفاوت است، بیان کند: (و هو علم يعرف به ایراد المعنی الواحد بطرق مختلفه فی وضوح الدلالة علیه) و کسی که توانائی چنین کاری را داشته باشد و انجام آن برایش ملکه شده باشد بلیغ است و مباحث اصلی این علم، چهار فن: تشبیه، استعاره، مجاز و

کنایه است.

علم بدیع: دانشی است که در آن از صنایع الفاظ مانند: جناس، سجع، موازنه، طباق و مراعات النظر و غیره که استعمال آن ها پس از رعایت مقتضای حال و مقام و خالی بودن از تعقیدی که موجب رونق و زیبایی کلام می شود بحث و گفتگو می کند: (و هو علم يعرف به وجه تحسين الكلام بعد رعاية المطابقة و وضوح الدلالة). حرف نهایی: کسی که با این علوم کاربردی آشنا باشد، می تواند از قرآن کریم و احادیث معصومین (علیهم السلام) به صورت درست استفاده نماید.

### کتابنامه

- قرآن کریم (با ترجمه های مختلف)
- امیل بدیع یعقوب، ترجمه، موسوعة النحو والصرف والاعراب، مترجم: قاسم بستانی، محمد رضایوسفی، قم: انتشارات اعتصام، چاپ دوم، رجب ۱۴۲۸ق
- انوری، حسن، فرهنگ سخن، تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم، ۱۳۸۷
- جامع المقدمات، مصحح: محمد محمدی قاینی، قم: انتشارات دارالفکر (چاپ، جامعه مدرسین)، بی تا.
- جزایری، سید حمید، دانش صرف، قم: انتشارات نصایح، چاپ پنجم، ۱۳۹۹
- حایری، علی «صفایی»، استاد و درس «صرف ونحو»، قم: انتشارات لیلہ القدر، چاپ اول، ۱۳۸۱
- حسینی، هاشم، علوم العربیة، تهران: انتشارات مفید، چاپ دوم، ۱۳۶۴
- دائرة المعارف فقه مقارن، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب «ع»، چاپ اول، ۱۳۸۹
- دانشنامه دانش گستر، علی رامین و همکاران، تهران: مؤسسه دانش گستر روز، چاپ اول، ۱۳۸۹
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، بی تا.
- شرتونی، رشید، ترجمه و شرح مبادی العربیة، مترجم، سید علی حسینی، قم: انتشارات دارالعلم، چاپ بیست و یکم، ۱۳۹۴
- شیرافکن، حسین، حامد دلاوری، ترجمه و شرح فارسی الهدایه فی النحو، قم: مجتمع ناشران، چاپ اول، ۱۳۹۲
- طباطبائی، سید محمد رضا، صرف ساده، قم: انتشارات دارالعلم، چاپ هفتاد و پنجم، ۱۳۹۰

علوی مقدم، محمد، در قلمرو بلاغت: (مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقد‌ها و بحث‌های بلاغی و تفسیری)، مشهد: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۷۲  
عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳  
معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰  
هاشمی، احمد، ترجمه و شرح جواهر البلاغة، مترجم، حسن عرفان، قم: نشر بلاغت، چاپ دهم، ۱۳۸۸